

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سید هاشم سدید
۲۰ دسمبر ۲۰۱۶

تأملاتی در باب معنای پوهنتون و دانشگاه و باور به وجود تمایز میان آن ها

بسیاری از اهل دانش و ارباب خرد را عقیده بر این است، که هر کس از درون تجدد نگاه کند، چیزی جز تجدد نمی بیند. با این دید و منطق، اگر آن را بپذیریم، که ناگزیر از پذیرفتن آن هستیم، چون واقعیت دارد، از درون دین جز دین دیده نخواهد شد؛ همینطور از درون مارکسیزم و فاشیسم و لیبرالیزم و ناسیونالیسم چیزی جز مارکسیزم و فاشیسم و لیبرالیزم و ناسیونالیسم.

"گاه" را، که از نظر دستور زبان اسم است و در بسا موارد در زبان دری/فارسی از آن به مثابه پساوند و برای ساختن یا ترکیب اسم از اسم کار گرفته می شود، تنها "وقت"، "زمان"، "عصر" و "دوره" یا "دوران" معنا کردن، صرف برای این که اعتقادات و باورهای خصمانه قومی - سیاسی خود را در باره کلمه "دانشگاه" به کرسی بنشانیم، یا سودا و علاقه شدید و در حد افراط گری خود در زبانخواهی را ارضاء کنیم و سبب ارضاع به افراطی گری بیشتر سائر افراط گرایان و شوونیست های فرهنگی شویم، نمی توانیم چیزی غیر از تعلق قوی و غیر اصولی به ناسیونالیسم قومی - زبانی بسیار تنگ نظرانه، کار غیر محققانه و عملی از درون دیدن، بنامیم.

چنین کار یا تلاشی نه پایه علمی دارد، و نه مقرون به تحقیق می باشد. به این دلیل که در آن پارادیم فکری - فرهنگی - علمی لازم و دیالکتیک فهم دقیق و تبیین کامل و همه جانبه مفقود است. در پارادیم فکری - فرهنگی - علمی لازم و دیالکتیک فهم دقیق کلمه یا سخن، همینطور در تبیین آن ها، چیزی که واجب و حتمی ست، بیان و تفسیر تمام جهات محمول و مبحث یا معانی یک کلمه یا یک سخن است.

در خصوص گاه همه معانی آن، مانند: وقت و زمان و عصر و دوره و هنگام؛ جا و مکان و محل و بارگاه و مقام؛ تخت یا اورنگ و سریر، نشیمنگاه و محل جلوس پادشاهان؛ جایگاهی که شاه و عروس در شب عروسی بر آن می نشینند؛ دختر؛ تختخواب، نشیمنگاه انسان، تخت هائی که در سماوارهای وطنی برای مشتریان ساخته می شوند؛ عرش و...، معلومات داده نشده است.

مهم معانی و معمول بودن آن هاست، نه این که کدام یک مورد استعمال بیشتر در زبان را داشته است و کدام کمتر، یا کدام سابقه تاریخی بیشتر دارد و کدام یک کمتر و کدام ادبی - تعلیمی ست و کدام غیر تعلیمی و عامیانه. اگر کثرت استعمال یک کلمه تعیین کننده اعتبار بیشتر آن باشد، گاه در معنای جای و محل و مکان به ده ها هزار بار بیشتر از گفته

هر شاعری و از هر معنای دیگر آن در هر روز در کشور ما استعمال می شود، تا وقت و زمان: از بارگاه الهی ناامید
مشو؛ رو به بارگاه الهی کن؛ بارگاه الهی بزرگ است؛ دربار خدا کلان است و....

توسل و اصرار به یک معنا، اگر از روی بی خبری از سائر معانی این کلمه، یا غرض و تعصب نباشد، به قول حافظ
"رقم مغلطه بر دفتر دانش کشیدن است"، و مغلطه یا مغالطه، همان گونه که استادان معنا و سخن و زبان گفته اند تلاشی
ست هوشیارانه و توأم با هدف و منظور برای منقلب و مغشوش و مغلوب (بی اعتبار) کردن یک نظر، یک مدعا، یک
عقیده، یک باور یا یک تصور، که ریشه در فرهنگ حقوقی - فلسفی - سیاسی - اخلاقی یونان قدیم دارد.

در یونان قدیم حقوق دانان در محاکم و فلاسفه، به خصوص سوفسطائیان، در جدل های حقوقی و در بحث های سیاسی،
فلسفی و اخلاقی که با هم می نمودند، گاهی با استدلالات باطل و قیاس مغلوط و فاسد به مغالطه توسل می جستند.
سوفسطائیان در این کار سرآمد دوران خود بودند؛ تا جایی که هر راستی را می توانستند دروغ و هر دروغی را با
استدلال، حجت و هنر یگانه ای که در سخنوری داشتند، راست ثابت کنند!

هر آئینه در بعضی موارد نارسائی های ذهنی انسان های طرف خطاب یا خواننده یک اثر، یا در نتیجه خطا های ناشی
از بی توجهی خود انسان ها به گفتار گوینده یا متن یک نوشته، انسان دستخوش مغالطه می شود؛ ولی این نوع مغالطه
در اینجا منظور ما نمی باشد؛ زیرا در این صورت، این ضعف عقل و فقدان دقت و توجه انسان است، که مغالطه رخ
می دهد، نه کوشش هدفمندانه و بیرونی که مقدمات آن برای تثبیت یک مطلب، یا تصور و هم آلود و پندار نادرست و
اشتباه آمیز استوار باشد، یا فقط و فقط برای به خطا انداختن کس یا کسانی عرضه گردد.

برای به کرسی نشاندن بی پایه بودن این مدعای ناموجه که معنای محل و مکان و موضع کلمه گاه زیاد در زبان دری
مطرح نبوده و نیست و به همین دلیل کلمه "دانشگاه" معیوب و چیزی معادل و همشأن پوهنتون نمی باشد، احتیاجی
دیده نمی شود، که نام این یا آن لغتنامه، و آدرس این یا آن نویسنده، لغوی و زبانشناس را در اختیار خوانندگان این مقاله،
یا در اختیار کسانی که می خواهند برای پیشبرد مقاصد خاصی کلمه گاه را تنها وقت و هنگام، و یا زمان و عصر معنا
کنند، بگذارند؛ زیرا وجود کلمات متعدد در زبان ما که هر روز به صورت مکرر در عرصه های مختلف و اجتماعات
گوناگون مورد استفاده قرار می گیرند، و همه با آن ها آشنا هستیم، دلیلی است مانند ارتباط نور و خور.

آرایشگاه - قتلگاه - نهانگاه - کمینگاه - لشکرگاه - خوابگاه - پنهانگاه - قرارگاه - مخفی گاه - تفرجگاه - کشتارگاه -
کارگاه - پایگاه - تکیه گاه - نظرگاه - بارگاه - قبله گاه - خرگاه - ایستگاه - حجامتگاه - شرمگاه - ختنه گاه - وعده گاه
- زیارتگاه - آزمایشگاه - شکنجه گاه - معیاد گاه - فروشگاه - تماشاگاه - پالایشگاه - نمایشگاه - دستگاه - پرورشگاه
- آرامگاه - عبادتگاه - دیدگاه - توقف گاه - دادگاه - سجده گاه - استراحت گاه - تجلی گاه - زادگاه - شکنجه گاه -
نظرگاه - زایشگاه و ده ها کلمه مرکب دیگر آنقدر در زبان ما پیشینه تاریخی و مورد استعمال دارند، که حتا انسان های
مکتب نرفته و معلم و ملا ندیده نیز نه تنها از وجود آن ها در زبان خویش آگاه هستند، که همه روزه چند و چند ده بار
آن ها را در گفت و گو های روزمره شان به کار می برند.

در اینجا چند بیتی را که کلمه گاه در آن ها به معنای "مکان" و "محل" یا "تخت" و "مدخل" و "دربار" به کار رفته
است، به طور نمونه عرضه می کنم؛ با این منظور که اگر آن است، این هم است:

حافظ:

از آن زمان که بر این آستان نهادم روی

فراز مسند خورشید تکیه گاه منست

سعدی:

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست
کیمخت خارپشت ز سنجاب خوشترست
سعدی:

شب فراق نخواه دواج دیبای را
که شب دراز بود خوابگاه تنها را
سوزنی:

ای شاه تاجدار که بر تکیه گاه ملک
هم پادشه نشینی و هم پادشه نشان
محمد زمان راسخ:

تپیدن ره ندارد در تجلی گاه حیرانی
توان گری پای تاسراشک شد نتوان چکیدن اینجا
خاقانی:

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
قیصر امین پور:

امروز تکیه گاه تو آغوش گرم من
فردا عصای خستگی ام شانه های تو
ظهیرالدین فارابی:

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
خراب می نکند بارگاه کسی را
حافظ:

آرام و خواب خلق جهان را سبب تویی
زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو
رودکی:

ابله و فرزانه را فرجام خاک
جایگاه هر دو اندر یک مغاک
خاقانی:

بر سر دجله گذشته تا مداین خسروار
قصر کسری و زیارتگاه سلیمان دیده اند
اسدی:

چه کردید ایدر نه جای شماس
که ز آن سو نشیمنگاه اژدهاست
فردوسی:

تبیره بر آمد ز بارگاه شاه

رده بر کشیدند بر بارگاه

تیره: صدای دهل، صدای موسیقی؛ درگاه: مدخل قصر، آستان مقبره یا زیارت به جای رسیدگان دین؛ بارگاه: کاخ،
خیمه بزرگ شاهی و دربار.

در همه ابیات بالا کلمه گاه، یا به معنای محل، یا به معنای مکان، و یا به معنای تخت و... آمده است. ابیات زیادی هم در اشعار شعرای دری/فارسی زبان وجود دارند، که در آن ها گاه به معنای وقت و زمان و هنگام و... به کار رفته اند، اما من از ذکر آن ها به این دلیل که این ابیات در منبعی که مورد نقد من قرار گرفته است موجود هستند، خود داری کردم؛ به قولی پدرام ها و بهزاد ها، "پرهیزیدم!!"

اما، نکته قابل یادداشت این است که اگر نظر شعراء در باره معنای مبتنی بر وقت و زمان و عصر کلمه گاه درست و مدار اعتبار و ذکر است، چرا نظر آن ها در باب معنای محل و مکان کلمه گاه، با بیت های بی شمار شان، نباید قابل اعتناء و توجه باشد؟! بگذریم؛ که اگر بی انصاف نداند، که انصاف چیست، انصاف می داند، که بی انصاف کیست!!
گاه، در همه ترکیبات و ابیات فوق معنای "تخت"، "محل"، "موضع" و "مکان" را داراست؛ مانند لشکرگاه که جای استقرار و بود و باش یا اطراق لشکر معنا می دهد و خیلی قدیمی هم است؛ یا خوابگاه که دارای معنای "محل خواب" می باشد؛ یا پناهگاه: جایی که انسان یا حیوان برای حفظ جان خود در آن پناه می گیرد، یا خود را پنهان می کند؛ یا تکیه گاه، که می تواند عصائی باشد؛ یا مخده و مسندی؛ یا دیواری؛ یا ستونی یا میزی یا انسانی یا کشوری و یا...

همه این کلمات از قدیمی ترین زمان ها تا امروز، از زمان رودکی و فردوسی تا زمان پروین و بهار و امین پور (شاعری که شش - هفت سال پیش فوت کرد) و واصف و عاصی و کوهدامنی و فضلای و وهاب و غزل و... به وفرت و کثرت در زبان ما حضور دارند و استعمال می شوند، و هیچ یک از ما هیچ گاه با آن ها مشکلی هم نداشته و نداریم.
دانشگاه، کلمه نسبتاً جدید در زبان فارسی ایران هم، که ترکیبی از دو اسم است - اسم دومی به مثابه پساوند - از جمله کلماتی می باشد، که در بالا به طور نمونه ترقیم شده اند. توجه کنید که کلمه پساوند، مانند پیشاوند از ساخته های ایرانیان است و ما آن را به رسم وام گیری در زبان و در بحث های دستوری به کار می بریم. موضوعی قابل تعجب به این ارتباط این است، که همه کسانی که به ابداعات لغوی ایرانیان ایراد می گیرند و ورود برخی از آن ها را در زبان ما تهاجم فرهنگی می خوانند، در این خصوص و موارد مشابه مطلقاً سکوت می کنند و به اصطلاح هیچ خود را نمی خارند، ولی باوجود این خود را منتقد و محقق هم می نامند! (اظهار این نکته برای دفاع از تهاجم فرهنگی ایران و آن هائی که در خدمت ایران و ترویج اهداف این کشور هستند، نیست؛ اشتباه نشود، بلکه تنها ذکر یک طنز تلخ است!!)

اگر نوشته های این ها را تعقیب کنید، در آن ها باوجود خصومت آشکار شان با ایران و ایرانی، که من هم تا حدود زیادی به دلیل مداخله های سیاسی - نظامی - فرهنگی آن ها آن را توجیه پذیر می دانم، کلماتی مانند "سده" و "رسانه" و "روشنگری" و "تک، در تک بعدی" و "طیف" و "فرهنگ؛ به معنای لغتنامه" و "مزخرف" و "انگاشتن" و "کاربرد" و "برگ؛ در معنی ورق" و "توده" و "پاسخ" و "آلایش" و "بی آلایش" و "باستان" و "شکفت و شگفتی" و "رجزخوانی" و "انگیزه" و "یکدست سازی" و "مقوا" و "تبیین" و "آرمان شهر" و ... را، که همه مخلوق فرهنگستان زبان و ادب ایران و شخصیت های سیاسی - ادبی ایران، مانند احسان طبری و جمال زاده و صادق هدایت و شریعتی و جلال آل احمد و علوی و دهخدا و معین و... می باشند، مشاهده خواهید کرد.

چگونه چنین چیزی ممکن است، که از سوئی بد گفته شوند و از سوئی هم از آن ها تقلید کنیم؛ فقط خدا می داند و خود این اشخاص!

این یک مسأله؛ و مسأله دیگر تقلید از رسم الخط ایرانی هاست؛ مانند: جمله ی خوب، خانه ی خراب و... در زبان دری برای کلمات مختوم به های غیر ملفوظ در حالت اضافه چه وقت علامت "ی" یا "ی" نیمه به کار برده می شد، که حال به کار برده می شود؟ به گنجینه های ادبی کهن خویش مراجعه کنید! آیا با این کار استقلال خط و زبان دری حفظ شده است؟

مراد از یادآوری این مسائل این است، که کسانی که می گویند با این همه توهین و تحقیر افغانان به وسیله ایرانیان در حال و در گذشته، کشور ما مورد انواع تهاجمات ایران قرار دارد، لشکری از افغانان خود فروخته خود را برای تخریب همه داشته های مادی و معنوی ما در اختیار ایرانیان گذاشته اند، یک دسته مورد حمایت ایران در فکر تجزیه بخشی از خاک و ایجاد هزارستان است و دسته دیگر در فکر خراسان، سخنانی که از بسا جهات نادرست هم نیستند، ذواتی که از قرار معلوم خصومت عظیمی با ایران و ایرانی و زبان و فرهنگ آن ها دارند و از ایران و ایرانی شدیداً دلخور می باشند، چرا خود عالمی از ساخته های زبانی فرهنگستان زبان و ادب ایران را در نوشته های شان به کار می برند؟ چه سر و چه طلسمی است؛ و چه بازاری در جریان می باشد؟

بر گردیم به ادامه سخن:

گاه، که در این ترکیب به دنبال اسم مصدر "دانش" آمده است، اگر خواسته باشیم آن را به معنی وقت با ترکیب کلمه دانش به معنای "وقت یا عصر دانش" در جمله "عصر ما عصر دانش و علم است" به کار ببریم، جمله ای را، که ساخته ایم، هم دارای معنی و مفهوم است، و هم درست و از نظر دستوری دارای اعتبار، اما همه می دانیم که این ترکیب (دانشگاه) هیچ گاه به مفهوم غیر متداول "وقت دانش" مورد استفاده قرار نگرفته است، بلکه همواره به منظور بیان اسم یک مکان یا یک محل خاص، که در آن دانش و علم را فرا می گیرند، و ما بدان پوهنتون می گوئیم، به کار گرفته می شود.

خلص کلام این که میان دانشگاه، که ایرانی ها آن را از دو اسم موجود و تاریخی در زبان دری/فارسی ترکیب نموده اند و به معنای مکانی که در آن علم و دانش آموخته و آموختانده می شود و معادل کلمات "پوهنتون" در زبان ما، "یونیورسیتی" در زبان انگلیسی، "یونیورسیتیت" در زبان آلمانی و "جامعة" (مانند "جامعة الازهر") در زبان عربی می باشد، خلاف عقیده کسانی که می گویند میان آن ها هیچ اشتراک معنایی و تجانس یا مشابهتی وجود ندارد، یا معنای آن ها دقیق نیست، هیچ فرقی موجود نیست!

این که تعداد کثیری از ما افغان ها با این کلمه سر سازگاری نداریم، حرف دیگری است. من فعلاً قصد بحث و فحص در این مورد را، که بحث گسترده ای را ایجاد می کند، و خیلی ها از فرط تعصب شاید حال شنیدن آن را نداشته باشند، ندارم؛ ولی از گفتن این حقیقت که از نظر اقداماتی که در این اماکن صورت می گیرند، اهدافی که در تدریس و آموزش در این مراکز آموزش عالی مضمر و شامل است، همینطور از لحاظ معنا و مراد نهفته در این کلمه و هم از نظر منطق زبان بین دانشگاه و پوهنتون هیچ تفاوتی وجود ندارد، نمی خواهم خود داری کنم؛ چرا که سکوت در این زمینه به معنای آن است، که ما به گفتن حقیقت هیچ علاقه ای نداریم و در برابر آن هیچ مسؤولیتی احساس نمی کنیم.

همه می دانیم، و این یک حقیقت آشکار است، که در همه این اماکن، باوجود یکی نبودن زبان ها و استادان و نظام های سیاسی و کشور ها، کار مشابه صورت می گیرد و همه دارای یک هدف می باشند، یعنی در همه چنین مکان هایی برای علاقه مندان به تحصیل علم و دانش به یک سویه و با معیارهای علمی معین و مورد قبول همه جهان، آموزش داده می شود و همه تأکید بر آن دارند، که میان دانشگاه، از نظر معنی و عمل و منظور، و پوهنتون و یونیورسیتی یا جامعة هیچ توفیر و تفاوتی موجود نیست.

گواه این سخن، اعتبار یکسان مدارک تحصیلی هستند که از پوهنتون یک کشور شرف صدور می یابند و در تمام جهان به حیث یک مدرک تحصیلی پذیرفته می شوند؛ مگر این که ملاحظات سیاسی در کار باشد!

مخالفت با تهاجم فرهنگی ایران یا هر همسایه دیگر، به خصوص در حوزه علمی و اقلیم روشنگری و روشنفکری، نباید بدین معنا باشد، که حتی حقایق میرهن و بدیهی، مانند هم معنی بودن کلمات دانشگاه و جامعه و یونیورسیتی و پوهنتون و ضرورت تبادل فرهنگی مفید و مثمر بین جوامع بشری را انکار کنیم و با استدلالاتی نارسا و غیرمحققانه در صدد پیدا کردن سند و منطقی شویم، که با علم منطق و معنای ذاتی کلمه و سرشت زبان سازگار نیستند. چنین کاری، از نظر من، سعی کودکانه و سخت گیری غیر اصولی و غیر علمی و غیر منطقی ست که ما و شخصیت ما را به دلیل دگم پنداری کوچک نشان می دهد و به جای افزایش احترام و اعتبار ما در میان جوامع علمی جهان، ما را مردمان کوتاه بین و متعصب معرفی می کند. چرا؟ زیرا ما حقایق میرهن علمی - تاریخی - ادبی - انسانی را با ستیزه جوئی و خیره سری و از روی سخت گیری و دشمنی با افراد و اشخاص و این یا آن کشور و یا برای خوشی این و آن می خواهیم مغلوب نشان بدهیم.

پافشاری به کاری که ما را به دامان در خود فرو رفتن و مغالطه و تقلب و تحریف و تخریب خود می اندازد و سودمند نیست، نشانه هوشمندی و برزگواری و داشتن عشق به راستی و حقیقت و بالاتر از همه عشق به خود نیست.

بهتر این است که ما با پذیرفتن واقعیت ها، هر واقعییتی که است، خواه به نفع ما خواه به نقص ما، برای بهبودی و رشد فرهنگ و توانائی های فکری - علمی - ادبی خود و ساختن شخصیت اخلاقی بدون عیب خویش هدفمندانه و با شناخت کامل راه های مبارزه اصولی با فرهنگ های مهاجم یا هر تشبث مخرب دیگری قدم برداریم. و از وام گیری های لازم، معقول، مناسب و ضروری از هر زبانی که باشد، همان گونه که در برابر کلمات مانند "پساوند" و "پیشاوند" و "سده" و "طیف" "توده" و... ایرانیان طی سه - چهار دهه، یا شاید بیشتر سکوت کرده ایم و آن ها را پذیرفته همه روزه در هر نوشته و بحث سیاسی - ادبی - فلسفی - اقتصادی - اجتماعی خود به کار می بریم، چیز های دیگر را نیز که خلل و عیب و نقصی نداشته باشند، اگر کمکی در تقویت یا رشد زبان و فرهنگ ما در کل باشند، بپذیریم.

داد و گرفت در عرصه زبان، امروز در جهان به یک پدیده معمول تبدیل شده است. در جهانی که هر روز چیزی نو و تازه ای ساخته می شود و به تبع آن اسم و فعل و... جدیدی به وجود می آید، دور خود را سیم خاردار یا دیوار بتونی گرفتن کار هوشیارانه و معقولی نیست. در این مورد باید همان سخن مشهور گاندی را به یاد بیاوریم که می گفت من دریچه را باز می گذارم، ولی...!!! بلی در هوایی که از آن تنفس می کنیم آلودگی هائی هم وجود دارد، ولی کوشش ما همیشه این است، که آلودگی های هوا داخل شش های ما نشوند!

چیزی که در این داد و گرفت واجب و ضروری می باشد، و ما باید آن را جدا در نظر داشته باشیم، همانطوری که گاندی اشاره کرده بود، بیداری و هوشیاری لازم است، که هر جنسی به درد نخور و نامرغوب و بی مصرفی را به نام جنس مرغوب و دارای کیفیت برتر و بهتر وارد قلمرو زبان و فرهنگ خویش نکنیم؛ مانند یکی از نطاقان زن تلویزیونی که "ق" هر کلمه را "غ" اداء می کند - تنها کلمه ای که این زن احتمالاً درست اداء خواهد کرد، قرآن خواهد بود، آنهم از ترس جان و از ترس تکفیر!!!

بحث من، به اصطلاح عوام "هرو مرو" بر سر پذیرفتن یا نپذیرفتن کلمه دانشگاه و بود و نبود کلمه پوهنتون، نیست، بحث بر سر معنای دانشگاه است، که گفته می شود با پوهنتون متفاوت می باشد؛ درحالی که این کلمه، همانگونه که همه می دانیم، حتی آن هائی که نمی خواهند تن به این حقیقت واضح بدهند، هیچ تفاوتی با معنای پوهنتون ندارد. چنین

تفکری در واقع کم زدن همه آن دانشمندی است، که گاهی این کلمه را انتخاب نموده بودند - هرچند از روی تعصب زبانی!!

و اما در مورد زبان فارسی و نوآوری هائی که در کشور همسایه ما ایران مورد استفاده قرار می گیرد، و نارسائی های آن، بسیاری از فرهنگیان آزاد اندیش ایرانی نیز، تا جائی که دیده می شود، مشکل دارند. برخی از هموطنان ما یقیناً از این نارسائی ها و مشکلات زبان و مردم در ایران بی اطلاع اند؛ درغیرآن چنان بی پروا و با اشتیاق خود را به دامن زبان فارسی مروج در ایران نمی انداختند و نمی کوشیدند آن را تقلید کنند. این هموطنان ما نمی دانند - غیر از آنانی که دستوری و هدفمندانه در خدمت ترویج فرهنگ همسایه ها، از جمله ایران قرار دارند - که کلماتی، مانند "رایانه" به معنای کامپیوتر، "تارنما" به معنای ایمیل، "رخنما" به معنای فیس بوک، "گپ سرا" به معنای "چت روم"، "رایانه کیفی" به معنای لپ تاپ، "آسان بر" به معنای لفتی که برای بالا بردن و پائین آوردن انسان به کار گرفته می شد، "بالابر" به معنای لفت برای انتقال مواد به بالا و پائین (این دو کلمه چون مورد علاقه مردم قرار نگرفته، رواج پیدا نکردند، اما در آرشیف فرهنگستان هنوز هم وجود دارند)، "دستاک" به معنای راکت (این کلمه هم رواج پیدا نکرد و جایش را کلمه "موشک" گرفت)، "دمابان" به معنای قُمقمه، "خمیر برگ" به معنای "لازانیا" نوعی خوراک ایتالیائی، "گرد برگ" به معنای همبرگر، "آویزه آماس" به معنای آپندیس و صد ها کلمه دیگری که یکی از نویسندگان و منتقدین نوآوری های فرهنگستان زبان و ادب ایران، آقای اسماعیل هادی خود می گوید که اصلاً نه پدر دارند و نه مادر و نه قوم و خویش آن ها معلوم است.

به نظر نگارنده تمام بسته پنجاه و پنج هزار کلماتی که رئیس فرهنگستان زبان و ادب ایران برای تحویلدهی به افغانستان با خود آورده بود، از همین نوع کلمات هستند، که بسیاری آن ها حتا مورد پسند و تأیید خود ایرانیان هم قرار نگرفته و در خود ایران هم با همه کوشش فرهنگستان و مدیا رواج پیدا نکرده است؛ مانند: "آسان بر" و "بالا بر" و "نور خواست، به معنای "فوتوسنتز، یا "کیش لقمه" به معنای پیتزا - نوع دیگری از غذا های ایتالیائی... (منبع: نشرات فرهنگستان زبان و ادب ایران، چند مقاله مندرج در گوگل و چند سایت اینترنتی).

آقای هادی در کتابی به نام "حاشیه بر زبانشناسی" - صفحه ۱۳۱ و یکی دو صفحه بعدی آن - به طور نمونه از یک تعداد کلماتی نام می برد، که هم به نظر او، و هم به نظر ما، که با هر سه گونه این زبان، هم دری، هم تاجیکی و هم فارسی، آشنا هستیم از جمله ابداعات عجیب و غریبی هستند.

توجه کنید:

"کارخانه زدن"، به معنای اعمار کردن کارخانه؛ "بار زدن"، به معنای بار کردن وسیله نقلیه؛ "زیرش زدن"، به معنای به قول خود وفا نکردن یا شکستن عهد و پیمان؛ "نهار زدن"، به معنای نهار خوردن؛ "تو زدن" به معنای معامله ای را فسخ کردن و... هیچ کدام این عبارات با معنای اصلی کلمه "زدن" ربطی ندارند.

باتأسف، بار ها شنیده شده است که برخی از هموطنان ما این ترکیب ها را بدون این که بدانند چه ترکیب های بی هویتی هستند و چه جنایتی را در حق زبان خود مرتکب می شوند، با افتخار و غرور، و با رضامندی کامل مورد استعمال قرار می دهند. من با کار دیگران کاری ندارم. آن ها حق دارند هر کاری که خواسته باشند، بکنند. حرف من با مردم خود ماست، که کمی با چشمان باز به مسائل بنگرند و فقط آن چیز هائی را از دیگران بگیرند که واقعاً نیاز دارند و خوب و مناسب هستند، نه هر چیزی را به نام این که فلان کس یا بهمان کشور آن را ابداع، یا کشف و اختراع کرده است!!

علاوه بر این نظر من این است، که به جای صرف کردن وقت گران بهای خود روی بحث های زبانی که از نظر تعلق و اصالت یا عدم تعلق و اصالت با زبان، مصرح، محرز و مدلل هستند، و تأمل روی آن ها ضروری می باشند یا ضروری نمی باشند، بحث شود و کوشش شود که وصله پینه های نامرغوب بر رخت خوشنمای زبان ما چسبانده نشوند؛ کلماتی که از نظر کمیت هم کم نیستند. من هیچ وقت مخالف آنچه خوب و مناسب و مرغوب است، نیستم!!

تشریح و بررسی نارسائی هائی که یاد شد، مغالطه کردن نیست، بلکه کاری ست متناسب با واقعیت، صواب، و سزاوار انجام دادن!

مثال های دیگر، مانند مثال هائی که داده شد: "سر خورده شدن" است که به معنای ناامید شدن یا مأیوس گردیدن به کار برده شده است؛ یا "به سرش زدن" که به معنای ناراحت و عصبی یا دیوانه شدن می باشد. این مصطلحات مجهول، نامأنوس و بد ریخت از مدتی ست، که باتأسف در جامعه ما نیز راه پیدا کرده است، و صد ها تای دیگر!

در این خصوص، و مسائل مشابه باید نوشت و باید مردم را از استفاده آن ها برحذر ساخت! باید مردم را آگاه ساخت، که این نوع ابداعات و کشفیات زور زورکی، غیرضروری، دارای عیب و عاری از منطق ساختاری و صرفی، غیر از آشفتگی، سبب ناموزونی زبان موزون و شریں و تاریخی ما می گردند؛ همچنین باعث می شوند، که زبان ظریف و ترکیبات، یا اصطلاحات و مثل های متداول، لطیف، کهن، سنگین و متین ما، که نشان از قدمت بیشتر و اصالت بهتر دارند، آهسته آهسته فراموش شوند و از بین بروند.

از یکی از دوستانی که باری عبارت "گول خوردن" را به تقلید از همسایه های ایرانی ما به کار برده بود، پرسیدم: به نظر شما "گول خوردن" یا "گول زدن" در زبان ما با معنا تر، ساده تر، شریں تر، مروج تر، شایسته تر و اصیل تر است، یا "فرب دادن" و "اغوا کردن"؛ و یا "اغفال نمودن"؟ با چهره حق به جانب گفت: "این ها که عربی هستند!"

گفتم: "مقصود چیست؟ کلمات بی شماری، مانند کتاب و مکاتبه و مکتوب و مکتب و کاتب و کتبه و کتب و اکتاب و...، فکر و مفکوره و تفکر و فکرت و فکور و...، ذهن و ذهنیت و ذهنی و ذهن و...، روح و ارواح و روحانی و روحانیت و روحی و روحیه و...، علم و عالم و معلم و متعلم و تعلیم و تعلم و معلوم و...، تحصیل و حاصل و محصل و حصول و...، شرع و شارع و مشروع و مشروعیت و شریعت و شرعی و تشریع و شریعتی و تشرع و...، لیل و نهار، روزه و ذکات و حج، عالی و احسان و صفت و قید و فعل و صالح و طالع و حس و قبح و کبیر و صغیر و مطالعه و طلوع و غروب، و هزار ها کلمه دیگر عربی را با همه مشتقات شان، که در زبان ما از قرن ها موجود هستند، می خواهید به زیاله دان تاریخ بسپاریم؟ چه گونه؟ با کدام اندوخته های زبانی و ذخیره لفظی و...؟ و با کدام مردی با حوصله ای، که توان ساختن معادل این ها را داشته باشد و کدام کانون علمی مورد اعتماد و معتبر و مرجعی حمایت کننده؟

آیا لازم، پسندیده، معقول و ممکن است این همه کلمه را به نام این که عربی هستند، با آن که با معنا و مفهوم و سیال می باشند، دارای ریشه و مشتقات هستند، زیربنای زبان تصریفی ما را تشکیل می دهند، سبب پرباری زبان ما گردیده و می گردند و از کم و بیش یک و نیم هزار سال بخش لازم و قابل توجهی از زبان ما را تشکیل می دهند و دور کردن آن ها از زبان ما موجودیت زبان ما را با خطر رو به رو می سازد و قادر هم نیستم جای خالی آن ها را پر کنیم، به باد فراموش بسپاریم؟ شاید می خواهید جای آن ها را با کلمات مجهول، بی هویت و تهی از مشتقات و اصالت تاریخی ابداع شده این یا آن کشور پر کنیم؟

از جانبی چرا فراموش می کنید، که کلمات عربی تنها کلماتی نیستند، که در زبان ما حضور دارند. زبان ما نه تنها حاوی کلمات عربی، که حاوی صد ها کلمه ترکی و روسی و هندی و فارسی ایرانی و انگلیسی و... نیز هستند. اگر این

همه کلمه می توانند در زبان ما جای داشته باشند، چه دلیلی وجود دارد، که کلمات عربی اجازه زیستن و تنفس کردن در زبان ما را نداشته باشند؟"

کلمه "گول"، به معنای که در زبان فارسی مصطلح شده است، در اصل دارای معنای "ابله" و "نادان" است. در زبان عامیانه ما این کلمه دارای معنای "مگ" و "گنگس" و "گیج" می باشد: "چه آدمی گنگس و گولی!" حال اگر گول را به معنای ابله و نادان به حساب بیاوریم، با ترکیب فعل "زدن" در یک عبارت یا در یک جمله، معنای آن چیزی مانند نادان و ابله را زدن (لت و کوب کردن) می شود، نه فریب دادن یا فریفتن.

و اگر این لفظ به معنای "مکر" و "فریب" مورد استفاده قرار بگیرد، استفاده آن با مصدر لازم "زدن" اصلاً کفر مطلق است؛ چنانچه ما هیچ وقت نشنیده و نخوانده ایم، که کسی گفته یا نوشته باشد: "مکر زدن" یا "فریب زدن".

مصدر "زدن" را ما در زبان خود همراه با "نیرنگ"، که یکی از معنای کلمه "گول" است، به کار می بریم، ولی نیرنگ به خودی خود، حتا در این صورت درست و با معنا، معنای فریب دادن را ندارد. نیرنگ زدن عملیه فکری - لفظی - فزیکایی ست که برای فریب دادن کسی به کار برده می شود، یعنی عملی ست که در یک پروسه زمانی، اگر طرف ساده لوح و زود باور باشد و نداند که نیرنگی برای فریفتن او در کار است، منتج به فریب کسی می شود. به معنای دیگر نیرنگ متضمن کوششی ست که در یک پروسه زمانی کوتاه یا بلند پایان آن فریب است.

همین طور ترکیبات "در جا زدن" و "بار زدن"، که به معنای سوغات هم به کار می رود و ...، که برخی از هموطنان ما آن ها را مثل طوطی در بحث ها و گفتار های روزمره خویش بر زبان می آورند، قابل تأمل هستند.

"رایانه" و "راهبردی" یا "راهکار"، که معادل "کامپیوتر"، "استراتژی" و "تکنیک" انگلیسی/فرانسوی پنداشته می شوند، ابداعات عجیبی هستند، که گذشته از نداشتن شباهت لفظی و ظاهری آن ها با اسمائی که غربی ها روی این سه کلمه گذاشته اند، قدرت اشتقاقی و تصریفی را که این کلمات در زبان های انگلیسی/فرانسوی یا المانی و روسی و... دارند، دارا نیستند.

همسایه های ایرانی ما، با همه تلاش و کوششی که طی سال های متمادی نموده اند، هنوز قادر نشده اند برای "هلیکوپتر"، به گونه مثال، یک نام مشخص و مختص انتخاب کنند. باری آن را "بالگرد" می نامیدند، زمانی "گرد بال" و کنون "چرخ بال"! چرا؟ جواب آن را در سطور بالا جست و جو کنید!!

برای اجتناب از سرا زیر کردن هر متاع بی ارزشی، نه آنچه با ارزش هستند، اگر توان ابداع اسم یا فعل معادل افعال یا اسمای مخلوق غربی ها برای پدیده ها یا تولیدات صنعتی/تکنولوژیک یا علمی - فلسفی آن ها و چیز های دیگر را نداریم، بهتر است از روی ناگزیری عین کلمات را به رسم "قرض گرفتن" یا "داد و گرفت" زبانی در زبان خود رواج بدهیم، تا این که چیزی بسازیم یا چیزی را از جای دیگری، به خاطر وجود شباهت زبانی، تقلید کنیم، که گذشته از مجهول و ثقیل و نامأنوس و زبان رگ کنک و نارسا بودن، قدرت اشتقاق، همچنین شباهتی با اصل پدیده را نداشته باشند!

انتخاب و تقلید کلمه "قطبیدن" به جای "POLARIZE"، آن گونه که آقای هادی می نویسد، به طور مثال از میان صد ها کلمه، غیر از این که ما را خيله خند بسازد و پشت نخود سیاه روان کند، هیچ درد ما را دوا نمی کند. یا استفاده از کلمات غریب و نادر و زبان رگ کن و ظاهراً اکتشافی، مانند: ورپلغیدن به جای بیرون آمدن یا سر زدن یا طلوع کردن؛ نمیدن به جای میل کردن؛ نهازیدن به جای ترسیدن؛ نوانیدن به جای خرامیدن؛ میختن به جای ادرار کردن؛ تشخیدن به جای کوشیدن؛ سکنجیدن به معنای سرفه کردن؛ آبشتن به جای نهفتن؛ ورساخیدن به جای لیسیدن؛ پشلیدن به جای چسبیدن؛ پشکلیدن به معنای با ناخن و سرانگشت در جائی رخنه کردن؛ و... مگر طلوع کردن یا سرزدن و

برآمدن، یا میل کردن، یا ترسیدن، یا خرامیدن، ادرار کردن، یا کوشیدن، یا نهفتن و یا... را چه شده است که آن ها را دور بریزیم؟؟

پرداختن محققانه، نه از روی تعصب، به این گونه مطالب و ده ها مطلب دیگر، که شاید به زودی به وسیله شیفتگان جنون زده فرهنگستان زبان و ادب ایران، و یا ایران زدگان افغان در زبان ما راه پیدا کنند، از واجبات هستند؛ کلماتی که اگر به بن و ریشه آن ها رجوع کنیم، هیچ پیشینه و ربطی به زبان ما ندارند و اگر پیرامون آن ها چیزی هم بنوسیم، هم حق و حقیقت را گفته ایم، و هم برای زبان و ادب و جامعه خود خدمت و روشننگری نموده ایم. صرف نظر از این، موضع استدلالی، تهاجمی یا تدافعی ما در برابر بدعت گذاران خارجی و ایادی داخلی شان، مثل رحیمی ها نیز محکم و منطقی خواهد بود!

با تعصب، به هر رنگ و قد و وزن و شمایی که باشد، همچنین با ذهن و ذهنیت آلوده و بدون دلایل مستحکم و عقلی و مقرون به واقعیت و منطق و توجه به اصالت زبان، ممکن نیست مردمی را که باسواد و هوشیار و بیدار هستند، و به کوچک ترین مسأله توجه دارند، و هر سخنی را در ترازوی عقل و منطق وزن می کنند و نسبت هر سخنی را با دقت لازم اندازه می گیرند و به نقد می پردازند، مردمی را که یو می کشند که نویسنده فلان نوشته چه نیت آشکار و پنهانی را می خواهد به ذهن خواننده القاء کند، به خود و به گفتار خود خوش بین و متمایل ساخت. علاوه بر این به کسانی که می گویند ما کار علمی و تحقیقی می کنیم، باید گفته شود، که کار علمی، پرداختن بدون تعصب و بی طرفانه و واقعی به قضایا را ایجاب می کند!! هیچ کاری که بنیاد آن بر تعصب استوار باشد، نمی تواند کار علمی و تحقیقی باشد!! علم و تحقیق، و تعصب دو قطب هستند که هیچ کاه به هم نمی رسند!! تعصب مانند سیاه چاهی بسیار تنگ، تاریک و عمیقی ست، که انسان گرفتار و اسیر در ته آن، از آسمانی با فراخی همه هستی، تنها همان قدری را که محیط دهن چاه به وی اجازه می دهد، می بیند؛ نه بیشتر از آن را! تکیه کردن تنها به معنای وقت در ارتباط با کلمه گاه، و سائر معنا های آن را نادیده گرفتن، یا کم اهمیت جلوه دادن، نمایانگر آن است، که نویسنده سخت اسیر پنجه تعصب است! گاه را تنها وقت و زمان یا عصر و دوره معنا کردن، برای این که چیزی را که ما دوست نداریم نادرست و بی پایه نشان بدهیم، عملی ست متضمن تعصب و سخت گیری بیجا! گذشته از این، فرهنگ، همان گونه که آقای و هاج عزیز نوشته اند؛ تنها در بر گیرنده زبان نیست!

رواج پیدا کردن پکول، کاوه، شیرچای پاکستانی، پیراهن و تنبان زنانه پنجابی، انواع تزئینات پر زرق و برق و میل و فرنیچر ترکی و عربی در خانه ها و دفاتر ما، ساختن عماراتی به سبک و ذوق پاکستانی ها و رنگ های شوخ مروج در پاکستان، آرایش زننده و تقلید از لباس های هنرمندان سینمایی زن و مرد هندی و پاکستانی ترکی، پیراهن شب را به تقلید از هنرپیشه های هندی در روز پوشیدن، عبا و قبا و ردائی که پیشوایان مذهبی همسایه های ما، به خصوص ایرانی ها به تن می کنند، انواع گوناگون مراسم مذهبی و بدعت هائی مانند خود را با قمه و زنجیر و تیغ و... زدن و شهر ها را غرق در حجاب سیه کردن، رواج فرهنگ و هابی گری و پیروی از شیخ های عرب و مولانا های پاکستانی و آخوند های ایرانی، رواج دادن سریال ها و فلم های جنائی و عشقی در حد ابتذال، بی محتوا و گمراه کننده ترکی و هندی، وجود صد ها عنوان کتاب حجة الاسلام ها و آیت الله های ایرانی که تنها به مقصد ترویج فرهنگ آخوندی و برای گمراه ساختن و مغزشوئی توده ها به کشور ما فرستاده می شوند و ده ها و صد ها مسأله دیگر، همه بخش هائی از تهاجم فرهنگی کشور های همسایه و کشور های دور و نزدیک دیگر به کشور ما هستند، که نه تنها باید پیرامون آن ها نوشته شود، بلکه راه های جلوگیری آن ها نیز جست و جو گردد.

یکی از راه های حفظ اصالت زبان، ضمن توجه به فربه سازی سالم آن، این است، که نویسندگان، شعراء، ادباء، زبان دانان، زبان شناسان و روشنفکران متعهد ما به جای این که خود را مصروف جدل های بیهوده و غیر ضروری و ناموجه و گاهی بی اهمیت کنند، روی زبان خود بیشتر از همه زمان ها کار نمایند و علاوه بر آن که کمبودات و نارسائی های آن را مرفوع می سازند، با پیشنهاد و انتخاب صفات، قیود، افعال، اسماء و... و استفاده از پساوند ها و پیشاوند ها، و ترکیب و آمیزش کلمات مطابق با قواعد تصریفی - اشتقاقی - تحلیلی - دستوری و حفظ استقلال و چهره خط دری به پر بار ساختن بیشتر زبان خویش اهتمام بورزند و آن را در حد لازم بارور بسازند. قاعده ای را برای خط فارسی به وجود بیاورند که هم فراگیر باشد و هم سهل. **اهتمام ورزیدن به ایجاد یک رسم الخط واحد، بدون نقص و ساده که مبتنی بر اصل و منطق دستوری بوده و بر پایه دلایل مصرح، مُحقق و قطعی استوار باشد، از همه اولتر محتاج عنایت و التفات است.**

پذیرفتن کلماتی ناواردی مانند "سریدن" و "قطبیدن" و "آماسیدن" و "کنانیدن" و "نبلملندیدن" و "آگیشیدن" و "انجوخیدن" و "برمخیدن" و "برمچیدن" و "شخودن" و "شخولیدن" و "انجیردن" و "برتهیدن" و "بشکولیدن" و "بسختن" و "بمنگیدن" و "بیوازیدن" و "بتنجیدن" و صد ها مصدر جعلی دیگر از این جنس و دسته؛ همچنان "اشگوختن" و "استهیدن" و "آبشتن" و کلمات همانند متعدد دیگر - که بدون تردید در بسته لغات پیشنهادی آقای عادل به افغانستان شامل هستند - غیر از این که غیر ضروری می باشند و زبان ما را مشوش و مشوب می سازند (چرا که معادل همه این لغات، حتا بهتر و معتبر تر از آن ها، از قبل در زبان ما موجود هستند) مشکلی را که ما در زمینه قواعد زبان، کمبود لغات، کاربرد نشانه ها و چیز های دیگر داریم حل نمی کنند!!

همه کلمات عجیب الخلقه ظاهراً اکتشافی یاد شده را می توانید در کتاب پر بار و تحقیقی حاشیه بر زبان شناسی، نوشته اسماعیل هادی مشاهده کنید - علاوه بر کلمات همانند و بی شمار دیگر!!

مطابق چند نظر، تعداد افعال بسیط در زبان دری/فارسی فوقش از ۲۴۰ یا ۲۵۰ عدد بیشتر نیست؛ در برابر این عدد، افعال ساده ای که در زبان انگلیسی، به طور نمونه، وجود دارند در حدود ۲۳۰۰۰ تخمین شده است. با وجود این تفاوت، با داشتن "وند" ها و امکان ترکیب افعال بسیط، یا ساده ای از قبل موجود در زبان ما باهم، زبان ما، اگر ما روی آن با عشق و علاقه و دلسوزی کار کنیم، می تواند یکی از غنی ترین زبان های دنیا باشد!

نا گفته پیداست که این تعداد از افعال بسیط انگلیسی - صد برابر افعال ساده در زبان ما- گذشته از این که به ساختار مناسب زبان انگلیس ها مربوط می شود، کار مستمر و سازنده ای بوده است، که انگلیسی زبان ها با حوصله مندی و بصیرت و آلا ندیشی و باریک بینی تمام، به خصوص با استفاده از پیشاوند ها و پساوند ها، آن را به این اندازه رسانیده و زبان خویش را غناء بخشیده اند.

تکرار می کنم: یکی از راه های رسیدن به دیگران، دور کردن تعصب از خود می باشد، نه پیچیدن به دور خود و به پای دیگران، و خود را "کله ونگ" کردن با مسائل بیهوده و به درد نخور و دور از واقعیت - از همه مهمتر، خود را کوچک و ناتوان نشمردن!!

گاندی می گفت:

"وظیفه ما این نیست که خطای دیگران را جست و جو کنیم و به قضاوت درباره دیگران بنشینیم. ما باید تمام نیروی خویش را برای قضاوت در کار خودمان صرف کنیم و تا وقتی که حتی یک خطا در خود می بینیم حق نداریم که در کار مردم دیگر دخالت کنیم."

۲۰۱۶/۱۲/۱۱